

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

.....

موضوع تحقیق :

شرح آیات مثنوی

بیت ۱۵۹۸ تا ۱۶۴۹

نام استاد :

.....

.....

.....

۱۵۹۸) بامدادان آمدند آن مادران خفته اُستا همچو بیمار گران

نثر: آن مادران بامدادان آمدند در حالیکه در حالیکه اُستا همچون بیمار گران خفته بود.

معنی: صبح مادران به خانه استاد آمدند و استاد مانند یک بیمار وخیم الحال خوابیده بود.

بامدادان: صبح اول وقت / گران: وخیم الحال / بیمار گران: بیمار وخیم الحال

۱۵۹۹) هم عرق کرده ز بسیاری لحاف سریسته، دو کشیده در سجاف

نثر: غم از بسیاری لحاف عرق کرده است و هم سرخود را بسته و دو را در سجاف کشیده

است.

معنی: از بس لحاف روی او انداخته بودند عرق کرده بود و سرش را نیز بسته بود و صورتش

را زیر لحاف پنهان کرده بود.

ز بسیاری: از زیادی / سرپستن: کنایه از بیمار بودن / سجاف: فاصله بین دو پرده، باریکه ای

که در حاشیه جامه می دوزند.

۱۶۰۰) آه آهی می کند آهسته او جملگان گفتند هم لا حول گو

نثر: او آهسته آه آهی می کند و جملگان نیز لا حول گو گفتند.

معنی: استاد آهسته آهسته زیر لحاف آه آهی می کرد و همه حضار نیز از تعجب لا حول و

لاقوه الا بالله می گفتند.

آه آه: ناله کردن از درد بیماری / جملگان: حضار - اطرافیان

۱۶۰۱) خیر باشد اوستاد این درویش جان تو، ما را نبودست زین خبر

نثر: اوستاد این دردسر خیر باشد به جان تو قسم ما را از این حادثه هیچ خبر نبود

معنی: مادران به استاد گفتند: انشاء الله که خیر است قسم به جان عزیزت که ما از این

موضوع بی خبر بودیم

خیر باشد: به نیکی و خیر سپری می شود / دردسر: بیماری، گرفتاری / جان تو: قسم به جان

تو

۱۶۰۲) گفت: من غم بی خبر بودم از این آگه‌م مادر غران کردند، هین

نثر: استاد گفت: من هم از این بیماری بی خبر بودم هم اکنون کودکان مادر غران مرا

آگاهم کردند

معنی: استاد گفت: البته من هم از این مسأله خبر نداشتم بلکه آن بچه های مادر فلان مرا

آگاه کردند.

این طرز تعبیر که مادران اطفال را در پیش روی خودشان غر و قحبه می خواند هم با طرز

بیان معلم مکتب که به سادگی و کودک زبانی معروف است مناسبت دارد و هم ساده خیالی

هنرمندانه گوینده مثنوی را رنگ بلاغت عام پسند؟؟ می دهد *

* سرنی: ج ۱ ص ۱۴۲.

گران: غر و قحبه شخصی در جلوی درویش

۱۶۰۳) من بدم غافل به شغل قال و قیل بود در باطن چنین مرنجی ثقیل

نثر: من به دلیل مشغول بودن به شغل قال و قیل (تدریس) از وجود چنین بیماری سختی در
باطن خودم غافل بودم.

معنی: من مشغول قیل و قال و بحث و درس بودم و در نتیجه از این رنجوری و بیماری غافل
بودم و نمی دانستم که باطناً دچار این بیماری سخت شده ام.

[در اینجا «معلم» کنایه از عالمان علوم رسمی است که چنان در قیل و قال و بحث و جدال
فرو میروند که از نقایص روحی و اخلاقی خود غافل می شوند.]

غافل بودن: کنایه از عدم آگاهی از وجود چیزی / شغل قال و قیل: شغل معلمی و تدریس

ثقیل: سخت، دشوار

(۱۶۰۴) چون به جد مشغول باشد آدمی او ز دید رنج خود باشد عمی

نثر: چون آدمی به جد مشغول باشد او ز دید رنج خود عمی می باشد.

معنی: این یک اصل کلی است: هر گاه انسان بطور جدی به کاری مشغول شود نمیتواند

رنج و کسالت خود را احساس کند.

عمی: درک نکردن، عدم احساس

(۱۶۰۵) از زنان مصر، یوسف شد سمر که ز مشغولی شد زیشان خبر

نثر: از زنان مصر حضرت یوسف سمر شد که از مشغولی از ایشان خبر شد.

معنی: در داستان ها نقل شده است که زنان مصری وقتی جمال حضرت یوسف را مشاهده

کردند از حال خود غافل و بی خبر شدند.

سمر : اضافه ، حکایت

(۱۶۰۶) پاره پاره کرده ساعده های خویش روح واله، که نه پس بیند، نه پیش

نثر: آن زنان ساعدهای خویش را پاره پاره کردند روح واله نه پس را می بیند و نه پیش را می بیند.

معنی : آن زنان از شدت حیرت، دستهای خود را قطعه قطعه کردند، اصولاً روحی که از

مشاهدهٔ محبوب، حیوان و بیهوش شده باشد نه جلوی خود را می بیند و نه پشت سر خود را

می بیند.

*در بیت اخیر به آیه ۳۱ حضرت یوسف (ع) اشاره دارد.

پاره پاره : قطعه قطعه / روح واله : روحی که از مشاهدهٔ محبوب ، حیوان و بیخود شده باشد.

(۱۶۰۷) ای بسا مرد شجاع اندر حراب که ببرد دست، یا پایش ضراب

نثر: ای بسیار مرد شجاع که در حراب دست یا پایش را ضراب قطع می کند.

معنی :چه بسا مردی دلاور که در کشاکش نبود، دست و یا پایش را ضربه شمشیر قطع

می کند.

حراب : مصدر باب مفاعله به معنی پیکار کردن / ضراب: مصدر باب مفاعله به معنی زد و

خورد باشمشیر است.

(۱۶۰۸) او همان دست آورد در گیر و دار بر گمان آنکه هست او بر قدار

نثر: او همان دست را در گیر و دار می آورد به گمان آنکه دست او برقرار و سالم است.

معنی: اما آن مرد دلاور، درگیر و دار نبرد از بریده شدن دست و پای خود بی خبر است از اینرو به گمان اینکه دستش سالم است، همان دست را بلند می کند و در نبرد به کار می گیرد.

درگیر و دار: در جنگ و نبرد / برقرار: سالم، ثابت و استوار

۱۶۰۹) خود بیند دست رفته در ضرر خون ازو بسیار رفته، بی خبر

نثر: خود می بیند که دست او در ضرر از بین رفته است و در عین بی خبری خون بسیاری از او رفته است.

معنی: بعد از خاتمه نبرد تازه متوجه میشود که دستش در گرماگرم پیکار قطع شده و خون بسیاری نیز از آن رفته است و او در آن حال چیزی حس نمی کرده است.

یکی از اصول مهم در پنج بیت اخیر این است که هرگاه روح انسان بطور عمیق به کار خاصی متمرکز شود از کمند حواس می رهد و ممکن است که چیزی را نشنود یا احساس نکند.*

* در بیان آنکه تن، روح را چون لباسی است و این دست، آستین دست روح است و این پای، موزه پای روح است.

۱۶۱۰) تا بدانی که تن آمد چون لباس رو، بجولابس، لباسی را ملیس

نثر: تا بدانی که تن چون لباس آمد برو لابس را بجو و لباسی را ملیس

معنی: برای آنکه بدانی جسم برای روح آدمی، به منزله لباس است پس باید در جستجوی

پوشنده لباس باشی نه آنکه شیفته لباس شوی.

* منظور از لابس روح و منظور از لباس، جسم است.

لابس: پوشنده لباس / ملیس: فعل امر از لسیدن به معنی بوسیدن و شیفته شدن

(۱۶۱۱) روح را توحید الله خوشتر است غیر ظاهر، دست و پایی دیگر است

نثر: روح را توحید الله خوشتر است و غیر ظاهر دارای دست و پایی دیگر است.

معنی: برای روح، یکتاپرستی حق تعالی از هر چیز دیگر محبوبتر است، یعنی مطلوب نهایی

روح، لقای حق است، زیرا روح به جز این دست و پای ظاهری دست و پای دیگر نپردازد.

خدا / توحید الله: یکتاپرستی حق تعالی

(۱۶۱۲) دست و پا در خواب بینی و ائتلاف آن حقیقت دان،؟؟ از گزاف

نثر: ائتلاف دست و پا را در خواب می بینی آنرا حقیقت بدان و از گزاف ندان

معنی: به عنوان نمونه و نشان؟؟ هر گاه، در خواب دست و پایی را می بینی که بصورت

سازوار، ترکیب یافته اند، تو این دو تا را حقیقتی تلقی کن و مبادا آنرا بی پایه و اساس

بدانی.

ائتلاف: به هم پیوستن، پیوستگی / گزاف: بیهوده

(۱۶۱۳) آن تویی که بی بدن داری بدن پس نترس از جسم، جان بیرون شدن

نثر: آن تو هستی که بی بدن دارای بدن می باشی پس از اینکه جان از جسم تو بیرون شود

نترس

معنی: تو آن نفس ناطقه ای هستی که بودن این بدن مادی بدن دیگری نیز داری، بنابراین
نباید از اینکه روح تو از جسمت شود بترسی.

* در چهار بیت اخیر مولانا به موضوع بدن مثالی پرداخته است (خصوص الحکم) (با تعلیق
عفیفی) (ص ۱۶۹).

بدن اول جسم - بدن دوم روح / جان بیرون شدن از جسم : کنایه از مردن

۱۶۱۴) بود درویشی به کهساری مقیم خلوت او را بود همخواب و ندیم

نثر: درویشی در کهساری مقیم بود که خلوت همخواب و ندیم او بود.

معنی : درویشی در کوهستانی اقامت گزیده بود. و عزلت و گوشه نشینی انیس و مونس او
بود.

[منظور از درویش در این بیت ابوالخیر اقطع تینانی از صوفیان طبقه چهارم، نام ولی حماد بود

و از اهالی تینات در ده فرسنگی مصر و برخی نیز تینات را ناحیه ای در مغرب دانسته اند و ی

زنبیل می بافت و با شیران صحرا؟؟ داشت. حامی که کرامات بسیاری به او نسبت داده
است)

* ر.ک. نفحات الانس - ص ۲۱۸-۲۱۴

(۱۶۱۵) چون ز خالق می رسد او را مشمول بود از انفاس مرد و زن ، ملول

نثر: چون از خداوند برای او مشمول می رسد از انفاس مرد و زن ملول بود.

معنی اول : چون از بارگاه الهی سکون و آرامش حقیقی به او می رسد از همدمی و انس با همه مردم دلتنگ و دل سیر بود.

معنی دوم : چون عنایات و الطاف فراگیر و شامل الهی بدو می رسد از همدمی و انس با مردم دل سیر و دل تنگ بود.

شمول دارای دو معنی است (۱) سکون و آرامش و می و شراب است. (۲) احاطه و فراگیری

* در معنی اول شمول بر وزن (قبول است و در معنی دوم شمول بر وزن (جنون) است.

که معنای نخست مناسبتر است (معنای نخست با اقتباس از جواهرالاسرار، دفتر سوم، ص

۵۳۷ و شرح مثنوی ولی محمد اکبر آبادی دفتر سوم ص ۸۵ و المنهج القوی، ج ۳، ص ۲۲۸)

(۱۶۱۶) همچنانکه سهل شد ما را حضر سهل شد غم قوم دیگر را سفر

نثر: همچنانکه برای ما حضر سهل شد برای قوم دیگر هم سفر سهل شد.

معنی: مثلاً همانطور که اقامت در جایی برای ما کاری ساده است، برای مردم دیگر سیر و سفر امری ساده است.

سهل : آسان ، ساده / حضر : اقامت در شهر، منزل، محل حضور

(۱۶۱۷) آنچه‌انکه عاشقی بر سروری عاشق است، آن خواجه بر آهنگری

نثر: آنچه‌انکه تو بر سروری عاشق هستی آن مرد خواجه نیز عاشق آهنگری است.

معنی: همانطور که تو نسبت به ریاست علاقه وافری نشان می دهی آن شخص دیگر نیز به

حرفه آهنگری عشق می ورزد.

سروری: ریاست

۱۶۱۸) هر کسی را بهر کاری ساختند میل آن را درونش انداختند

نثر: هر کسی را بهر کاری ساختند و میل انجام آن کار را در دل او انداختند

معنی: بنابراین هر کسی را برای انجام کاری ساخته اند و علاقه بدان کار را در دلش قرار

دادند.

* اشاره به ضرب المثل: « از هر کسی کاری ساخته است »، ر.ک، پیشین ج ۱، ص ۱۶۴.

* احادیث مثنوی ص ۷۹: کُلُّ عَامِلٍ مُسْرٍ لَعْلَمِهِ: هر کننده ای کار خود را به آسانی کند.

۱۶۱۹) دست ریا، بی میل جنبان کی شود؟ خار و خس بی آب و بادی کی رود؟

نثر: دست و پا کی بی میل جنبان میشود و خار و خس بی آب و باد کی به حرکت در

می آید.

معنی: تا به انجام کاری تمایل نباشد دست و پا کی امکان دارد که به حرکت و تلاش

در آید؟ اگر آبی روان نشود و یا بادی نورد، خار و خاشاک کی ممکن است به جنبش

در آید.

بی میل: بدون گرفتن تصمیم / خس: خار و خاشاک /

۱۶۲۰) گر بینی میل خود سوی سما
پر دولت بر گشا همچون هما

نثر: اگر میل خود را به سوی هما می بینی پس پر دولت خود را مانند هما بگشا.

معنی: اگر واقعاً در خود میل و کشش به جهان برین الهی می بینی، مانند پرنده هما پر و بال همت و دولت بشگا.

سماء: آسمان - در اینجا منظور خداوند متعال است / پر دولت: پر و بال همت

هما: لفظاً به معنی فرخنده است، نام پرنده ای که قدما می گفتند بر سر هر کس سایه افکند او را سعادت مند می کند.

۱۶۲۱) در بینی میل خود سوی زمین نوحه می کن، هیچ منشین از حنین

نثر: اگر میل خود را به سوی زمین می بینی نوحه کن و اصلاً از روی حنین منشین

معنی: اگر در خود میل و کششی به سوی جهان فروردین مادیت می بینی همواره ناله سرکن و از تضرع و زاری به درگاه احدیت میسای

نرمین: عالم مادی / نوحه می کن: ناله کن / حنین: تضرع و زاری

۱۶۲۲) عاقلان خود نوحه ها پیشین کنند جاہلان ، آخر به سر بر می زنند

نثر: عاقلان نوحه ها را پیشین می کنند و جاہلان در آخر کار بر سر خود می زنند.

معنی: خردمندان پیش از حصول نتایج ناگوار، شیون و فریاد می کنند، اما نابخردان پس از گرفتار شدن در چنبر بلا بر سر ورودی خود می کوبند.

* ر.ک. شرح جامع مثنوی که مریم زمانی، دفتر دوم، بیت (۱۷۸-۱۷۴).

عاقلان: انسانهای خردمند / نوحه: شیون و ناله و فریاد از فرجام کاری

۱۶۲۳) ز ابتلای کار آخر را ببین تا نباشی تو پشیمانی یوم دین

نثر: در ابتدای کار و قبل از انجام کار عاقبت و فرجام کار خود را ببین با در یوم دین پشیمان نباشی.

معنی: بنابراین از آغاز کار پایانش را مشاهده کن تا در روز جزا نادم و پشیمان نشوی.

آیه ۴۰ سوره مؤمنون: قال عما قليل ليصبحن نادمين «خداوند فرمود: زودا که پشیمان شوند»
ر.ک شرح جامع مثنوی، کریم زمانی، بیت ۱۸۲-۱۷۴، دفتر دوم.

یوم دین: روز جزا /

دیدل زرگر عاقبت کار را و سخن بر وفق عاقبت گفتن با مستعیر ترازو

مستعیر: عاریت خواه

۱۶۲۴) آن یکی آمد به پیش زرگری

نثر: آن یکی به پیش زرگری آمد و به او گفت ترازویی به من بده تا زری را بر سنجم.

معنی: یک فردی نزد زرگر آمد و به او گفت: به من ترازویی بده تا طلائی را وزن کنم.

برسنجیدن: وزن کردن، اندازه گرفتن

۱۶۲۵) گفت خواجه رو، مرا غلبیر نیست گفت: میزان ده، بر این تسخر مه ایست

نثر: زرگر گفت: خواجه برو من را غلبیر نیست مرد گفت: میزان را بده و ب این تسخر

نایست

معنی: برو من غربال ندارم ، پیرمردی که دنبال ترازو رفته بود گفت: ای زرگر من که از تو

غربال نخواستم تراز بده و مرا مسخره نکن

غلیر: غربال / تسخر: تمسخر، به سخره گرفتن /

گفت: (۱۶۲۶) جاروبی ندارم در دکان گفت: بس بس این مضاحک را بمان

نثر: زرگر گفت در دکان جاروبی ندارم و پیرمرد گفت: بس است این مضاحک را نگو

معنی: زرگر این دفعه به آن پیرمرد گفت: من در دکانم هیچ جاروبی ندارم. آن پیرمرد گفت:

ای زرگر، دیگر شوخی و مسخره بازی بس است.

مضاحک: سخنان طعن آلود و سخره کننده

(۱۶۲۷) من ترازویی که می خواهم بده خویشتن را کرمکن، هر سو مجه

نثر: من ترازویی را که می خواهم به من بده و خویشتن را کربکن و به هر سو جهش نکن

معنی: ترازویی که می خواهم را به من بده و خود را به ناشنوایی مزن و از این شاخ و به آن

شاخ مپر

خویشتن را کرد کردن: خود را به ناشنوایان زدن / سو: جهت، سمت / مجه: جهش نکن

(۱۶۲۸) گفت: شنیدم سخن، کر نیستم تا نپنداری که بی معنیستم

نثر: زرگر گفت سخنان تو را شنیدم و کر نیستم تو نپنداری که من بی معنی هستم

معنی: زرگر جواب داد: من حرف تو را شنیدم و ناشنوا هم نیستم. مبادا خیال کنی که من

شخصیتی بی معنی و هزل دارم.

[یا مبادا گمان کنی که حرفهای بیهوده می زنم]

بی معنی: انسان هزل و بیهوده

۱۶۸۹) این شنیدم، لیک پیری مرتعش دست لرزان، جسم تو نامنتعش

نثر: این را شنیدم لیک تو پیری مرتعش هستی و دستهای تو لرزان و جسم تو نامنتعش است.

معنی: حرفت را شنیدم ولی تو پیری لرزان هستی، دستهایت می لرزد و اندامی ناتوان داری.

مرتعش: لرزان / نامنتعش: ناتوان

۱۶۳۰) و آن؟؟ قراضه خود و مرد دست لرزد، پس بریزد زر خرد

نثر: آن زر تو هم قراضه خرد و مرد است و دست تو می لرزد و زر خورد می ریزد.

معنی: و تازه طلایی را هم که تو می خواهی وزن کنی، خرد و ریز است. وقتی که بخواهی و

آن را وزن کنی. دست می لرزد و خردهای طلا روی زمین پخش میشود.

قراضه: پاره طلا / خرد و مرد: کوچک

۱۶۳۱) پس بگویی: خواجه جاروبی بیار تا بجویم زر خود را در غبار

نثر: پس به من می گویی خواجه جاروبی بیار تا زر خود را در غبار بجویم.

معنی: پس به من خواهی گفت: ای زرگر، یک جارو بیار تا من خرده های طلاهایم را از

میان گرد و خاک پیدا کنم.

۱۶۳۲) چون بروبی، خاک را جمع آوری گوئیم: غلیبر خواهم ای جری

نثر: چون بروبی خاک را جمع آوری می کنی و به من می گویی ای جری غلیبر می خواهم

معنی: و چون خاک ها را جارو کنی به من خواهی گفت: ای دلاورمرد و یا ای وکیل و

ضامن یک غربال می خواهم تا خرده ریزهای طلایم را از خاک جدا کنم.

گوییم: مرا می گویی، به من می گویی / جری: دلیر و شجاع، وکیل و ضامن /

۱۶۳۳) من زوال دیدم آخر را تمام جای دیگر رو از اینجا والسلام

نثر: من از اول آخر تمام ماجرا را دیدم از اینجا به جای دیگر برو و السلام

معنی: من هم این کارها را از اول پیش بینی می کردم و می دانستم که سرانجام کار تو به

همین کارها که گفتم کشیده خواهد شد از اینجا به جای دیگر برو و السلام.

بقیه قصه آن زاهد کوهی که نذر کرده بود که میوه کوهی از درخت باز نکنم و درخت

نفشانم و کسی را نگویم صریح و کنایت که: بیفشان، آن خورم که یاد افکنده باشد از

درخت.

۱۶۳۴) اندر آن که بود اشجار و ثمار بس مردو کوهی آنجا، بی شمار

نثر: اندر آن کوه اشجار و ثمار بود و امروز کوهی آنجا بی شمار بود.

معنی: در آن کوهستان درختان و میوه های بسیاری بود. به ویژه گلابی توکلی که به

شمارش در نمی آمد.

که: کوهستان / اشجار: درختان / ثمار: میوه / مردو: گلابی

۱۶۳۵) گفت آن درویش: یارب یا تو من عهد کردم زین نجسبم در زمن

نثر: آن درویش گفت یارب من با تو عهده کردم که در زمن از این درخت میوه بچینم.

معنی: آن درویش گفت پروردگارا با تو عهد بسته ام که هرگز از این میوه ها نچینم.

زمن: زمین ، حیات

(۱۶۳۶) خواز آن میوه که باد انداختش من نچینم از درخت منتعش

نثر: به جز آن میوه هایی را که باد می اندازد من از درخت منتعش میوه نمی چینم.

معنی: به غیر از میوه هایی که باد روی زمین می اندازد میوه ای از درختان افراشته و بازدار

نچینم.

منتعش: توانمند، برافراشته

(۱۶۳۷) مدتی بر نذر خود بودش وفا تا در آمد امتحانات قضا

نثر: مدتی بر نذر خود وفادار بود تا زمانیکه امتحانات قضا و قدر شروع شد.

معنی: آن درویش مدتها بر عهد و پیمان خود پایدار ماند تا آنکه امتحان قضای الهی در

رسید

قضا: قضا و قدر و سرنوشت

(۱۶۳۸) زین سبب فرمود مرا استثناء کنید گر خدا خواهد به پیمان بر زیند

نثر: همین سبب خدا فرمود استناد کنید و اگر خواهد بخوهد مرا به پیمان خود اضافه کنید.

معنی: به همین جهت خداوند فرموده است: در هر تصمیمی ان شاء الله بگویید ان شاء الله را

به عهد و عزم خود اضافه کنید.

اگر خدا بخواهد: ان شاء الله / برزدن: اضافه کردن / استثناء: به فحوای سوره قلم آیه ۱۸ به
معنی ان شاء الله است.

ر.ک. مجمع البیان ج ۱۰- ص ۳۳۶

هر نفس بر دل اگر داغی نهم (۱۶۳۹) هر زمان دل را دگر قیلی به هم

نثر: هر زمان به دل میل دیگری می رهم و هر نفس بر دل داغ دیگر می نهم

معنی: هر زمان میل و گرایشی در دل ایجاد می کنم و در هر آن، داغی تازه بر دل می گذارم.

هر نفس: هر دم

کل اصباح لنا شأن جدید (۱۶۴۰) کل شیء من مرادی لایحید

معنی: در هر بامداد کاری تازه داریم و هیچ کاری از حیطة مشیت من خارج نمی شود [اشاره

به آیه ۲۹ سوره رحمان که توضیح آن در شرح بیت (۱۱۴۲) دفتر اول شرح جامع مثنوی،

کریم زمانی، آمده است]

اصباح: جمع صبح به معنی بامداد / لایحید: برکنار نمی شود، کناره نمی گیرد، فعل مضارع

؟؟ از حاد

در حدیث آمد که دل همچون پری است (۱۶۴۱) در بیابانی اسیر صرصری ست

نثر: در حدیث آمده است که دل همچون پری است که در بیابان اسیر صرصر شده است.

معنی: در حدیثی آمده است که دل مانند یک پری است و در بیابان گرفتار طوفانی سرسخت

است.

[اشاره به حدیث: إن هذا الصلب كرشه بفلاه من الارض يصمها الريح ظهراً ببطن*]

* احادیث مثنوی ص ۸۰

صبر صر: بادی سخت و سرد

(۱۶۴۲) باد، پر را هر طرف راند گزاف که چپ رگه راست با صد اختلاف

نثر: گزاف، باد پر را گزاف به هر طرف گاهی به چپ و گاهی به راست با صد اختلاف می راند.

معنی: برای مثال باد با شدت، پر ناچیز را با صد نوع دگرگونی گاهی به چپ و گاهی به راست می برد.

گزاف: بیهوده

(۱۶۴۳) در حدیث دیگر این دل دان چنان که آب جوشان ز آتش اندر قازنمان

نثر: در حدیث دیگر این دل را مانند آب جوشان به وسیله آتش در قازنمان ران

معنی: همچنین در حدیثی دیگر حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: این دل را مانند آبی درون دیگ بدان که با حرارت آتش می جوشد.

* اشاره به حدیث: لقلب المؤمن اشد ثقلباً من انفذور فی علینا نهاد «مثل قلب مؤمن در

دگرگونیهایش همان دیگ در حال جوش است» احادیث مثنوی ص ۸۰

قازنمان: دیگ بزرگ، پاتیل

۱۶۴۴) هر زمان دل را دگر رایی بود آن نه از وی، کیک از جایی بود

نثر: در هر زمان دل دارای رایی دیگر است که این رایی از خود دل نیست بلکه از جایی دیگر است.

معنی: دل در هر زمان و آنی، اندیشه ای و حالی را دارد؛ اما این اندیشه و حال از خود دل نیست بلکه از جایی دیگر است.

* ر.ک. شرح جامع مثنوی، کریم زمانی. شرح بیت (۱۰۳۸) دفتر اول.

رای: رأی و نظر، اندیشه /

۱۶۴۵) پس چرا ایمن شوی بر رای دل عهد بندی تا شوی آخر خجل

نثر: پس چرا بر رای دل ایمن می شود و عهدی را بندی که در آخر خجل شوی

معنی: مال که طبیعت قلب آدمی چنین است، پس چرا بر اندیشه و احوال قلب مطمئن می شوی و بر امری عهد می بندم و سرانجام نیز شرمنده می گردی.

حضرت علی (ع) فرمود: عرف الله بفسخ العزائم و حل العقود. خدا را به دگرگونه شدن

اراده های آدمی و گشوده شدن گره پیمانهای او شناختم.

نهج البلاغه (فیض الاسلام حکمت ۲۴۲)

۱۶۴۶) این عم از تأثیر حکم ست و فذر چاه می بینی، نتوانی حذر

نثر: این عم از تأثیر حکم و قدر است و چاه را می بینی و نمی توانی از آن حذر کنی.

معنی: باید گفت که این دگرگونیها و احوال مختلفی که بر قلب عارض میشود عمه ناشی از حکم خدا و مشیت اوست بطوریکه مثلاً گاه چاه را می بینی ولی نمی توانی از آن دورشوی.

حذر: پرهیز، دوری /

(۱۶۴۷) نیست خود از مرغ پران این عجب که نبیند دام و افتد در عطب

نثر: این از مرغ پران عجیب نیست که دام را نمی بیند و در عطب می افتد

معنی: اینکه پرنده ای در حال پرواز دام را نبیند و به هلاکت افتد تعجیبی ندارد.

مرغ پران: پرنده در حال پرواز / عطب: هلاک شدن، هلاکت

(۱۶۴۸) این عجب که دام ببند هم و تَد گر بخواهد ور نخواهد، می فتد

نثر: این عجیب است که پرنده ای دام و تَد را می ببندد و چه بخواهد و چه نخواهد در دام می افتد.

معنی: بلکه عجیب این است که پرنده ای عم دام را می ببندد و هم میخ و بست دام را، با

اینحال چه بخواهد و چه نخواهد اسیر دام میشود.

و تَد: میخ، جمع آن: او تاد

(۱۶۴۹) چشم باز و گوش باز و دام پیش سوی دامی می پرد با پر خویش

نثر: چشم و گوش او باز است و دام در پیش روی اوست و با پر خویش به سوی دام می پرد.

معنی: آن پرنده با اینکه چشم و گوشش باز و هوشیار دارد و دام را در مقابل خود می ببندد با

اینحال با پر و بال خویش به سوی دام قضا و بلا پرواز می کند.

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1
Directory:
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm
Title: :
Subject:
Author: sadegh
Keywords:
Comments:
Creation Date: 3/22/2012 12:30:00 PM
Change Number: 1
Last Saved On:
Last Saved By: hadi tahaghoghi
Total Editing Time: 0 Minutes
Last Printed On: 3/22/2012 12:30:00 PM
As of Last Complete Printing
Number of Pages: 20
Number of Words: 2,702 (approx.)
Number of Characters: 15,405 (approx.)